

حاضر سود بجوید و به بحثی اصولی و بنیادی
تن در دهد.

نگارندهی یادداشت حاضر که به مباحث
و موضوعهای علم سیاست دلبستگی دارد
خواهد کوشید فرصت حاضر را غنیمت شمارد
و چند نکتهی اساسی را همراه با معرفی
پیشینه، بررسی وضعیت کنونی و آیندهی
رشتهی علوم سیاسی در ایران، هر چند به
اختصار، با خوانندگان در میان بگذارد.



پیشینه

میرزا نصرالله خان نائینی مشیرالدوله
هنگامی که وزیر خارجه بود قصد می کند که
شماری دیپلمات آگاه به وضع جهان تربیت
کند و آشننگی حاکم بر روابط خارجی
ایران را که به علت وجود نمایندگان ناآگاه
در خارج شدت یافته بود بر داید. او دو فرزند
خود را برای تحصیل به اروپا فرستاده بود.
حسن (مشیرالملک، مشیرالدولهی بعد و
پیرنیای بعدتر) در مسکو به تحصیل حقوق
پرداخت و حسین (مؤتمن الملک، پیرنیای
بعد) در مدرسهی پلی تکنیک فرانسه تحصیل
کرد. این دو فرزند پس از مشاهدهی وضع
مأموران ایران در خارج از پدر تقاضا
کردند به تأسیس مدرسهی سیاسی اقدام کند
و مأموران مجرب و مطلع برای وزارت خارجه
تربیت کنند. پیش از این در بعضی کشورها
مانند روسیه، عثمانی، مصر و هندوستان
کشور ایران دارای نمایندگان افتخاری بود
که گاهی این مأموریت را از پدر به ارث
برده بودند. اصرار میرزا حسن خان مشیر-
الملک و تمایل پدر در نزد شاه و صدراعظم،
و ذکر تکیه های تأسیس مدرسهی علوم سیاسی
موجب شد که مظفرالدین شاه فرمائی برای
تأسیس مدرسهی علوم سیاسی صادر کند.
در آغاز سالانه چهار هزار تومان برای
مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن
فیروزه ی خراسان اختصاص داده شد.
مدرسهی علوم سیاسی در تاریخ پانزدهم
شعبان ۱۳۱۷ هجری قمری (۱۶ آذر ۱۲۷۸
شمسی) گشایش یافت و از اداره های مستقل
وزارت خارجه شد. بودجهی مدرسه بعد از
محل عواید کسب شده از صدور تذکره که
درآمد مستمر و ثابتی بود تأمین شد که تا
اوائل مشروطیت ادامه داشت. مدرسه در
آغاز یا نقل میرزا حسن خان مشیرالملک
شروع شد که راجع به تعریف حقوق و جنس
و فصل آن سخن گفت.

در دورهی اول اغلب شاگردان مدرسه
از مدرسهی دارالفنون بودند و ریاست
مدرسه به عهدهی میرزا حسن خان مشیرالملک

مبانی سیاست و غنای کتابهای دانشگاهی

چنگیز پهلوان

ابوالحمد، عبدالحمید، مبانی سیاست،
جلد نخست، چاپ سوم. با دگرگونی کامل.
تهران. انتشارات توس، ۱۳۶۵.
بیست و شش + ۵۹۳. [تاریخ توزیع کتاب
۱۳۶۶].

موضوعهای ایرانی می پردازند. در حالی که
«مبانی سیاست» بازده مطالعه گسترده و
بازبینی کتابهای زیادی در این جا و آن جا
پرمی رسد و معرفی می کند. به ویژه از این
نظر می توان گفت که دانشجویان رشتهی
علوم سیاسی و علاقه مندان علم سیاست بی-
دشواری قادر خواهند بود بخش بزرگی از
منابع کتاب را به دست آورند و بخوانند.
ولی کتابهای ترجمه تالیف فاقد این ارزش
هستند و به ناچار منابع کتابهای اصلی را
به خواننده می شناساند و خوانندهی فارسی
زبان، به ویژه دانشجویان دانشگاه را که
امکان دسترسی به آن منابع را ندارند به
مطالعهی بیشتر سوق نمی دهند.

تالیف کتابهایی چون «مبانی سیاست»
به غنای کتابهای دانشگاهی و در نتیجه به
غنای رشته های دانشگاهی به زبان فارسی
می افزاید و در ایرانی شدن بیشتر این
رشته ها نقش مؤثری بازی می کند. به ویژه
رشتهی علوم سیاسی که با آن که در شمار
قدیمترین رشته های دانشگاهی در ایران
است، نیازی جدی به بازسازی هویت خود
دارد از انتشار چنین کتابهایی بهره ی بسیار
می برد به شرط آن که از فرصت چاپ کتاب

در تابستان سال جاری سومین چاپ
کتاب «مبانی سیاست» تالیف دکتر عبدالحمید
ابوالحمد، استاد دانشگاه و پژوهندهی
سیاست شناس، انتشار یافته است. کتاب یاد شده
در چاپ کنونی دگرگونی کامل یافته و دو
مقایسه با چاپهای پیشین بی شک تالیفی نو
به شمار می رود. چاپ سوم «مبانی سیاست»
خلایی را پر می کند که حاصل نایاب شدن
چاپهای پیشین و بحثها و جدلهایی است که
در این میان در کشور ما و در جهان روی
داده است. کتاب «مبانی سیاست» ضمن آن که
به مسائل بنیادی سیاست توجه دارد از مسائل
روز غافل نمانده و جای جای نظر مؤلف را
در بارهی این مسائل باز می تاباند. در واقع
می توان گفت که کتاب حاضر ثمرهی دوران
پختگی فکری و نظری مؤلف است و نشان
می دهد که نویسندهی «مبانی سیاست» در
بسیاری از زمینه ها دارای نظریه های مستقل
است. همین امر صرف نظر از موافقت یا
مخالفت با آن نظرها، ارزشمند و ارج نهادنی
است.

بیشتر در کشور ما چند کتاب دیگر
تالیفی در زمینهی سیاست منتشر شده است
که بیشتر آنها ترجمه تالیف است و روشن
است که ترجمه تالیفها کمتر به مسائل و

گذاشته شد. مدیریت داخلی و قائم مقامی رئیس مدرسه با محقق الدوله بود که به این سمت منصوب گشت. در آغاز مدرسه علوم سیاسی فقط یک کلاس داشت. نام معلم دوره اول و عنوان درسهای آنان از این قرار است: مشیرالدوله: حقوق، صدیق حضرت: تاریخ، میرزا حبیبالله: فقه، اردشیرجی: تاریخ، مسیو مرل: فرانسه، میرزا عبدالرزاقخان: جغرافیا.

در سال ۱۳۱۹ قمری که مشیرالملک به قزوین رفت، او هانس خان عمادالوزاره رئیس دارالترجمه وزارت امور خارجه به جای او به ریاست مدرسه منصوب گردید و در اثر درگذشت میرزا حبیبالله معلمی فقه به عهده میرزا محمدتقی عمادالاسلام گذاشته شد. ماجرای معلمی میرزا حبیبالله و تعیین درس فقه به عنوان یکی از مواد تحصیلی از این قرار است. مرحوم دکتر مجوبی اردکان در کتاب «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران» چنین می نویسد «برای این که محصلین مدرسه به کلی از حقوق اسلام عاری نباشند میرزا حسن خان مشیرالملک درس فقه را هم یکی از مواد تحصیلی قرار داد اما علمای وقت... که فراگرفتن فقه را در صلاحیت طلاب علوم دینی می دانستند هیچ کدام تدریس فقه را در آن مدرسه تقبل نکردند. میرزا حسن خان از پای نشست... و به مخالفین گفت مقصودم از این کار تربیت فقیه نیست بلکه می خواهم این جوانان را با اصول فقه اسلامی آشنا سازم تا وقتی که به ممالک کفر رفتند از راه بدر نروند...» بدین ترتیب میرزا حسن خان موفق شد میرزا حبیبالله را که مرد مقدسی بود مانور تدریس فقه در مدرسه علوم سیاسی کند و تدریس درس فقه را برقرار سازد.

در همان سال ۱۳۱۹ به اصطلاح اطلاق (= کلاس) دوم هم دایر شد. تغییرات تا سال ۱۳۲۱ قمری که نخستین امتحان نهایی به عمل آمد زیاد نبود. نکته قابل توجه در این دوره توجه به تدریس تاریخ بوده است. مدرسان تاریخ عبارت بودند از: محمدعلی خان، صدیق حضرت، نصرالله خان ناظم العلوم و عبدالحسین خان میرپنج. دوره چهار سال بوده است و در نخستین دوره هفت نفر فارغ التحصیل شدند.

در سال ۱۳۲۲ قمری میرزا حسین خان مؤتمن الملک رئیس مدرسه شد و محقق الدوله همچنان معاونت مدرسه را عهده دار بود. پس از آن که محقق الدوله در سال اول مشروطیت به وکالت مجلس انتخاب گردید میرزا علی اکبر خان کارگزار گیلان به جای او به معاونت مدرسه تعیین شد. در این موقع

به علت زیادگی کلاسها فاضل خلخالی بعضی شعب فقه و اصول و محمدعلی فروغی قسمتی از تاریخ را به عهده گرفتند.

در سال ۱۳۲۵ قمری محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) به ریاست مدرسه منصوب شد. در این دوره برای استفاده محصلان کتابهای ثروت و حقوق اساسی تألیف گردید. وضع آموزشی و اداری مدرسه در دوره تصدی فروغی بهبود یافت. در این سال مدرسه دارای ده نفر مدرس بود و درسهای مدرسه عبارت بود از: حقوق و دقتدراری، فقه، ادبیات، فرانسه دوره عالی، فرانسه دوره متوسطه، ریاضیات، جغرافیا، فقه و اصول، تاریخ. در این دوره شش نفر فارغ التحصیل شدند ولی به علت انقلاب مشروطیت دیپلمها در سال بعد به دانش آموزان داده شد. مدرسه هنوز چهار ساله بود.

از اول شوال ۱۳۲۷ دکتر ولیالله نصر به ریاست مدرسه انتخاب گردید. منصورالسلطنه عدل حقوق و تاریخ اساسی جدید درس می داد. در ضمن درس منطبق به فهرست درسهها اضافه شد. در دوره هفتم و دوره هشتم که مدرسه امتحانات نهایی داشته کسی برای امتحانات حاضر نمی شود. از این به بعد مدرسه سیاسی دارای پنج اطاق (= کلاس) می شود. این پنج اطاق به دو دوره تقسیم می گردد. دوره اول که سه ساله بوده و دوره دوم که دو ساله بوده است. دیپلم فارغ التحصیلان سال ۱۳۳۰ قمری به اعضای معلمان می رسید ولی از این سال به امضای وزیر امور خارجه رسید.

بعد از دکتر ولیالله خان نصر، عبدالحسین خان شیبانی (وحیدالملک) به ریاست مدرسه برگزیده شد. در این دوره با کوششهای زیاد پانزده هزار تومان برای خرید محل دائمی مدرسه گردآوری شد و مکانی در کوچه امین السلطان بین خیابان لاله زار و فردوسی برای مدرسه سیاسی فراهم آمد. نخستین محل مدرسه در خیابان ادیب رویه روی منزل ازباب جمشید از خانه های نصرالله خان سپهسالار بود.

تا سال ۱۳۰۴ شمسی تعداد فارغ التحصیلان مدرسه بین چهار تا بیست و سه نفر در نوسان بوده است. در بیشتر سالها فارغ التحصیلان بین نه تا ده دوازده نفر بوده است مگر ۱۳۳۱ قمری که به بیست و سه نفر می رسید.

بعد از شیبانی، دکتر پرتو اعظم (حکیم اعظم) تا آخر سال ۱۳۳۹ قمری ریاست مدرسه را به عهده داشت. بعد از او علی اکبر دهخدا که خود از اولین شاگردان مدرسه علوم سیاسی بود رئیس مدرسه شد و تا تأسیس دانشگاه و تا مدتی پس از آن (۲۵)

آذر ۱۳۲۰) ریاست را در اختیار داشت. در زمانی که تدین وزیر معارف بود دو مدرسه سیاسی و حقوق ضمیمه وزارت معارف شد. در اسفند ۱۳۰۵ شمسی سه موجب تصویب نامه ای مدرسه علوم سیاسی از وزارت خارجه منتزع و جزء وزارت معارف شد. تدین در سال ۱۳۰۶ دهخدا را به ریاست مدرسه علوم سیاسی و حقوق منصوب کرد. هنگامی که دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ شمسی در خرداد ماه ایجاد شد بیشتر مدارس عالی آن زمان مانند دارالمعلمین عالی، مدرسه حقوق و علوم سیاسی، مدرسه عالی طب در دانشگاه تمرکز یافت.

رشته علوم سیاسی از زمان تأسیس دانشگاه تا سال ۱۳۵۷ فرازونشیبایی داشته که به بررسی جداگانه ای نیاز دارد. اما ذکر این نکته در اینجا ضروری است که به ویژه در ده سال پیش از ۱۳۵۷ در فهرست درسههای رشته علوم سیاسی به عنوانهای جدیدی برمی خوریم که نشانگر دگرگونیهایی در این رشته است مانند جامعه شناسی سیاسی، مسائل کشورهای جهان سوم، توجه به جهان عرب و... این دگرگونیها هرچند دارای ارزش است اما از عمق برخوردار نیست. از این گذشته به علت کمبود استادانی که با مسائل و تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و پیرامون آن آشنایی ژرف داشته باشند به چنین زمینههایی توجه جدی نمی شود و به خصوص تعریف جامعی از رشته علوم سیاسی، هدف و بازده مطلوب آن به عمل نمی آید.

وضعیت کنونی

دکتر ابوالعزم می نویسد: «از علم سیاست، مراجع و مؤسسات رسمی آموزشی مانند گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران، دیگر دانشگاههای کشور یا وزارت فرهنگ و آموزش عالی تا سال ۱۳۵۹ یعنی سال بسته شدن دانشگاهها... تعریف نکرده بودند». سپس کمیته تخصصی «شورای انقلاب فرهنگی» تعریف زیر را به دست داد: «موضوع علم سیاست و رشته علوم سیاسی: مطالعه و تحقیق پیرامون پدیده های سیاسی از جمله نهضت های انقلابی و اشکال مختلف دولت و حکومت و روابط قدرت و مبانی مادی و اخلاقی و اعتقادی هر یک از آنها در زمانها و مکانهای مختلف و کشف روابط پدیده های سیاسی و علل پیدایش آنها و مطالعه و تحقیق درباره ای اداره ای جامعه ای کشوری و روابط بین المللی است».

تعریف کمیته تخصصی به هر حال گامی است به پیش اما تعریفی است نادقیق. با مفهوم کلی «پدیده های سیاسی» می آغازد و بلافاصله بر مطالعه و تحقیق پیرامون آدینه شماره ۱۸ صفحه ۳۵

نهضت‌های انقلابی تاکید می‌کند. ضویی مطالعه‌ی دیگر نهضت‌ها حتی اگر انجام پذیرد ارزش برابری ندارد. به‌کار بردن اصطلاح‌هایی چون «مبانی اخلاقی و اعتقادی» نیز در این تعریف معنای روشنی ندارد و تنها به ابهام دامن می‌زند. از سوی دیگر تعریف فوق به‌گونه‌ای تنظیم شده که کویی «پدیده‌های سیاسی» مقوله‌ای است متفاوت از «اداره‌ی جامعه‌ی کشوری». مرکز ثقل تعریف کمیته‌ی تخصصی اصطلاح «پدیده‌های سیاسی» است که خود نیاز به تعریف دارد و گرنه به‌آسانی می‌توان اصطلاح «پدیده‌های اجتماعی» را جانشین آن کرد. تعریف باید به اصطلاح قدما جامع و مانع باشد و اصولاً از انسجام درونی برخوردار گردد. مثلاً تعریف مؤلف کتاب «مبانی سیاست» صرف نظر از ارزش‌داوری درباره‌ی آن تعریفی است علمی. مؤلف کتاب می‌نویسد: سیاست علمی است که همه‌ی اشکال روابط قدرت‌را در زمان و مکان‌های گونه‌گون برمی‌رسد و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را یاز می‌نمایاند. (ص ۲۹)

البته واقعیت این است که دربارهی تعریف علم سیاست یا علوم سیاسی اختلاف نظر بسیار است. برخی از نظریه‌پردازان حتی علم سیاست را به‌عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی نمی‌پذیرند و معتقدند که سیاست موضوع یک رشته‌ی علمی مستقل به‌شمار نمی‌آید. شماری می‌گویند از آن‌جاکه همه‌ی جریان‌های سیاسی در بطن زمان روی می‌دهد پس علم تاریخ باید به آنها پردازد. به‌نظر عده‌ای چون هر رویداد سیاسی در بستر جامعه اتفاق می‌افتد به همین دلیل رشته‌ی جامعه‌شناسی باید آن‌را درحوزه‌ی بررسی‌های خود بگنجانند. روان‌شناسان معتقدند چون مردمان خواه صاحب قدرت باشند و خواه شهروندی ساده از آن‌جا که همه پناهنس تصورات خود از واقعیت عمل می‌کنند، و خود این تصورات بخش مهمی از واقعیت می‌گردد، پس باید رشته‌ی روان‌شناسی به آنها پردازد. چون بازی سیاست مبتنی بر قواعدی صورت می‌گیرد به‌نظر حقوق‌دانان بررسی این قواعد مربوط به حوزه‌ی کار آنان است. اگر بخواهیم آن‌چرا که مربوط به زمینه‌های اساسی و اصولی رفتار افراد می‌شود بررسی کنیم، خواهند گفت که بررسی این اصول و بنیادهای رفتاری در حوزه‌ی فلسفه می‌گنجد. از همه‌ی اینها که بگذریم با مکتب فکری کسانی مواجه هستیم که باور دارند اقتصاد و منشاء و علت‌نمایی همه‌ی رویدادهای سیاسی است و به همین دلیل حداکثر می‌توان گفت که علم سیاست علمی است که با موضوعهای ناشی از علمی دیگر و به اصطلاح دست دوم سروکار دارد.

اگر توان پاسخی منطقی به ایرادهای فوق داد در صورت چیزی برای یک رشته‌ی اختصاصی علوم سیاسی باقی نمی‌ماند. در واقع تقسیم‌بندی جدید علوم و تخصصی‌شدن حوزه‌های علمی موجب شده که حریم علم سیاست از «تجاوز» رشته‌های همسایه در امان نماند و هر یک بخواهد بخشی از آن حوزه را ضمیمه‌ی خود کند. به‌خصوص باید توجه داشت که گرچه سیاست همه‌چیز نیست ولی در همه‌چیز وجود دارد و بر پیچیدگی و ابهام می‌افزاید و به تداخل و دست‌اندازی میدان می‌دهد.

آلفرد گروسر استاد آلمانی تبار علوم سیاسی که در فرانسه نیز اسم و رسمی دارد معتقد است که رشته‌های همسایه‌ی علوم سیاسی (مانند تاریخ، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، فلسفه، اقتصاد) هیچ‌یک به



تنهایی نمی‌تواند تمامی حوزه‌ی مورد ادعای همه‌ی رشته‌ها را پاس‌خو باشد و ضمیمه‌ی خود سازد. پس اگر برای توضیح رویداد یا واقعیت معینی حضور همه‌ی رشته‌های مجاور ضرور گردد بنابراین محل تقاطع این رشته‌ها دارای ساخت مستقلی است مانند ساخت هر یک از آن رشته‌ها. زیرا هر یک از این رشته‌های مجاور نیز فقط از درون خود تغذیه نمی‌کند بلکه از رشته‌های مجاور خود بهره می‌گیرد. این توضیح بی‌تردید پاسخی است علمی به دشواری عنوان‌شده و به همین اعتبار می‌توان سیاست را موضوع رشته‌ی علمی مستقلی به‌حساب آورد. از دیدی دیگر در واقع علم سیاست به‌عنوان یک علم دستوری می‌خواهد نظم متناسب با طبیعت انسان را هنرزیستی سیاسی بیابد و به‌عنوان یک علم تجربی به تجزیه و تحلیل ساختمان‌های صوری نظام‌ها، فراگردها و مکانیسم‌های رفتاری سیاسی می‌پردازد و می‌خواهد از شناخت به دست آمده راجع به قانونمندیها پیش‌بینی‌های سیاسی و در نتیجه تصمیم‌گیریهایی عملی.

سیاسی را ممکن سازد. با توجه به آنچه آمد و به‌خصوص با توجه به پیچیدگی موضوع حق این بود که «کمیته‌ی تخصصی» برای کار خود از متخصصان دعوت می‌کرد تا بتواند کاری به دور از ابهام عرضه دارد. از این گذشته هدفی را که کمیته‌ی تخصصی به‌عنوان هدفهای آموزشی علم سیاست اعلام کرده است جای حرف و سخن دارد. کمیته هدفهای زیر را هدفهای آموزش علم سیاست دانسته است:

۱. اعتلای علم سیاست، ۲. اعتلای ارزشهای انسانی و پیدا کردن امکان تفاهم با ملت‌های دیگر براساس ارزشهای انسانی مشترک، ۳. تربیت افراد کارآمد و متمهد به انقلاب و قاتون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌منظور تأمین نیروی انسانی مورد نیاز وزارتخانه‌ها و مؤسسات و سازمان‌های عمومی کشور به‌ویژه برای: الف- وزارت امور خارجه، ب- وزارت کشور، ج- وزارت آموزش و پرورش، د- آموزش حقوق و وظایف سیاسی و اجتماعی مردم با توجه به اصول و موازین انقلاب اسلامی در شهرها و روستاهای ایران. (ص ۳۲)

بدین ترتیب «کمیته‌ی تخصصی» خواستار «اعتلای ارزشهای انسانی» است و می‌خواهد به «امکان تفاهم با ملت‌های دیگر براساس ارزشهای انسانی مشترک» برسد. یا کمیته می‌خواهد «افراد کارآمد و متمهد به انقلاب و قاتون اساسی جمهوری اسلامی» تربیت کند. روشن است که چنین هدفی می‌تواند به آسانی در سرلوحه‌ی هر رشته‌ی دیگر گنجانده شود و در برنامه‌ی هر رشته‌ی دیگر از حوزه‌ی علوم انسانی یا حتی علوم دقیقه منظور شود. چنین هدفی الزماً نباید خاص علوم سیاسی باشد. تنها نکته‌ی ملموس در بخش هدفهای آموزش علم سیاست آن‌جاست که کمیته می‌نویسد می‌خواهد نیروی انسانی مورد نیاز وزارتخانه‌های خارجه، کشور و آموزش و پرورش را تأمین کند. اما در همین‌جا نیز در کنار نام سه وزارتخانه‌ی یاد شده یک اصل کلی افزوده شده است که ارتباطی با موضوع پیدا نمی‌کند: «آموزش حقوق و وظائف سیاسی و اجتماعی مردم با توجه به اصول و موازین انقلاب اسلامی در شهرها و روستاها». نخست آن‌که به دنبال اسم چند وزارتخانه نباید یک اصل کلی را ذکر کرد به‌خصوص که مفهوم این اصل در بند ۲ هدفهای آموزش آمده باشد پس تیزی به تکرار آن نبوده است. دو دیگر آن‌که معلوم نیست مسئول اجرایی همین اصل کلی کدام سازمان است؟ از این گذشته ذکر نام آن سه وزارتخانه این شبهه را پیش می‌آورد که فارغ‌التحصیلان علوم

سیاسی فقط به درد سه وزارتخانه‌ی یادشده می‌خورند به‌خصوص که آکمیپهای استخدام دولتی نشان می‌دهد که به تدریس سازمانها یا وزارتخانه‌های دیگر دولتی خواستار استخدام فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی می‌شوند. آیا این امری است اتفاقی یا در پینش گمراهندگان امور ریشه دارد؟ اگر به این مشکل توجه نشود، که «کمیتی تخصصی» توجه نکرده است، سر آخر رشته‌ای در پیش روی خود خواهیم داشت که بازده انسانی آن دستکم به سرمایه‌گذاریهایی که برای آن می‌شود نمی‌ارزد.

امکان اشتغال

فارغ‌التحصیلان رشته‌ی علوم سیاسی کمتر می‌توانند در حرفه‌ی دلخواه خود مشغول به‌کار شوند. وزارت خارجه سازمانی است که از دیرباز افراد مطمئن را به‌کار گماشته است و اصولاً ظرفیت پذیرش آن کم است. وزارت کشور نیز که ظرفیت پذیرش بیشتری دارد ولی چون سازمانی است سیاسی ترجیح می‌دهد که افراد مطمئنی را به‌استخدام درآورد. با افزودن نام وزارت آموزش و پرورش به دو وزارتخانه‌ی پیشین افق بهتری در برابری فارغ‌التحصیلان رشته‌ی علوم سیاسی گشوده می‌شود ولی اول آن‌که کافی نیست و دوم آن‌که گزینش معلمان و آموزگاران نیز بر مبنای معیارهایی انجام می‌شود که ممکن است بیشتر فارغ‌التحصیلان این رشته را در بر نگیرد. پس باید دید که آیا فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی برای بخشهای و سازمانهای دیگر مملکتی نیز می‌توانند سودمند باشند؟ و اگر بلی از آنها نیز نام برده تا فارغ‌التحصیل عادی این رشته آینده‌ی روشنی برای خود در نظر بگیرد.

برای آن‌که فارغ‌التحصیلان رشته‌ی علوم سیاسی حوزه‌ی گسترده‌تری مفید واقع شوند ضرورت دارد که شکل و محتوای آموزش این رشته دستخوش تحول گردد تا هم دستگاه‌های بخش عمومی و هم سازمانها و شرکتیهای بخش خصوصی با رغبت آنان را به‌کار بگیرند. دانشجوی رشته‌ی سیاسی باید گذشته از درسهای تخصصی با مسائل اساسی و بنیادهای نظری رشته‌های همجوار که پیشتر از آنها یاد شد آشنایی بیاید. در درسهای تخصصی باید بر آموزش تاریخ عمومی جهان، تاریخ ایران و تاریخ کشورهای همسایه‌ی ایران تأکید خاص گردد. آموزش جغرافیای سیاسی در ضمن درسهای تخصصی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است به‌خصوص جغرافیای سیاسی منطقه‌ی پیرامون ایران. آموزش دستکم یک زبان بیگانه باید به‌گونه‌ای انجام شود که از حد یک امتحان ساده فراتر رود و تسلط بر زبان بیگانه را هدف بگیرد. اگر از این دید نظام

آموزشی رشته را بنگریم آن‌گاه می‌توان دگرگونیهای ژرفی در ساختار آموزش علم سیاست پدید آورد. از این گذشته توصیه می‌شود که کارآموزی در دستگاه‌های اداری ایران و شناخت عملی و تجربی آنها در برنامه درسی جای داده شود. آنچه آمد تنها سیمای کلی این تحول را ترسیم می‌کند ولی روشن است که به هنگام تنظیم برنامه‌ی مشخص جزئیات دیگری را نیز باید در نظر داشت که بررسی آنها در این نوشته نمی‌گنجد.

با چنین تحولی در آموزش علم سیاست می‌توان دانشجویانی تربیت کرد که افق استخدامی گسترده‌تری داشته باشند و برای دستگاه‌های بیشتری سودمند واقع شوند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که این فارغ-



التحصیلان را بتوان دستکم در سازمانهای زیر به‌کار گماشت:

وزارت خارجه، دستگاه‌های رایزنیهایی فرهنگی، وزارت کشور، سازمان امور اداری و استخدامی، سازمان برنامه و بودجه به‌ویژه دفترهای برنامه‌ریزی استانی، آموزش و پرورش، نیروهای انتظامی، نخست‌وزیری، وزارت بازرگانی. در ضمن باید بخش خصوصی را توجیه کرد که استفاده از فارغ‌التحصیلان رشته‌ی علوم سیاسی می‌تواند برای این بخش به‌خصوص در ارتباط با صادرات و واردات و به‌طور کلی بازرگانی خارجی سودآور باشد. روزنامه‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی نیز می‌توانند از بازده انسانی رشته‌ی علوم سیاسی بهره‌مند بشوند و از مشاوره و همکاری فارغ‌التحصیلان علوم سیاسی فایده ببرند. به همین خاطر باید کوششی دوسویه از جانب دولت و از جانب دانشگاه انجام شود تا رشته‌ی علوم سیاسی از وضع کنونی بیرون آید و باز جان بگیرد.

علاوه بر برنامه‌ریزی درست و اصولی باید به نوچیز دیگر توجه داشت تا احیاء رشته‌ی علوم سیاسی ممکن گردد. یکی وجود کتابهای بنیادی و کتابهای تخصصی است و دیگری استفاده از استادان و مدرسان ارزشمند.

تالیف کتابهای بنیادی مانند «مبانی سیاست» که مبتنی بر روش علمی است فایده‌ی زیادی درسی دارد و اسباب آموزش جدی را فراهم می‌آورد. کتاب «مبانی سیاست» در عین آن‌که بی‌طرفی را رعایت می‌کند و داوریهایی گوناگون را می‌نمایاند در عین حال نشان می‌دهد که نویسنده‌ی کتاب یک جمع‌آور ساده نیست بلکه داده‌ها و نظریه‌ها را می‌گیرد، آنها را می‌پروراند و در عین حال نظر خود را بیان می‌دارد. الزامی ندارد که با تمامی رایها و داوریهایی که در چنین کتابهایی منعکس می‌شود موافق باشیم مهم آن است که چنین کتابهایی مبتنی بر روش علمی باشند و از داوریهایی یکسویه بهره‌مندند که کتاب «مبانی سیاست» از این دست است.

با تأسف باید گفت که دستگاه‌های آموزش عالی ما کار تالیف کتابهای علمی را آنچنان که باید ارج نمی‌نهند و نگارش کتابهای برجسته‌ی آموزشی را در سربلندی برنامه‌های خود قرار نمی‌دهند. پس از آن‌که دانشگاه‌ها بسته شد دستگاه‌های ناظر بر کار دانشگاه‌ها از استادان خواستند در مدتی که تدریس نمی‌کنند به تالیف و ترجمه بپردازند. این دعوت ناشی از این تصور نادرست بود که هرکس درس می‌دهد توانایی نگارش یا ترجمه را هم دارد. روشن است که بازده چنین دعوتی ملموس و پذیرفتنی نباشد. می‌گویند انبوهی از دست‌نوشته‌ها موجود است که به هیچ‌کار نمی‌آید. باید استادانی را که با تالیف خود سر غنای آموزشی می‌افزایند قدر شناخت و ابزار لازم را برای ژرفتر شدن کارشان فراهم ساخت. نکته‌ی دیگر وجود استادان دلسوز و پژوهشگر است. در این‌جا قصد آن نداریم که به انتقاد جامع از نظام استادی در گذشته و در زمان حاضر بپردازیم. در این‌باره و در پاره‌ی دانشگاه در سال ۱۳۵۸ مطالبی نوشته‌ایم که به موقع خود به چاپ رسید. فقط یادآور می‌شویم که استخدام در هیات آموزشی دانشگاه نباید متکی به مدرک تحصیلی باشد، بلکه باید توانایی علمی فرد ملاک قرار بگیرد. مهمتر از این نکته آن است که استخدام نباید به معنای طی کردن آسان و هموار درجه‌های بالای علمی چون دانشجویی و استادی باشد، درست آن است که بین مدرس دانشگاهی و کسانی که پس از تحقیقات به درجه‌ی دانشجویی و استادی می‌رسند فرق گذاشت، اگر این تفاوت را

قائل نشویم از اعتبار دانشگاه کاسته می‌شود و هیأت علمی آن ضعیف و ناتوان درمی‌آید. اگر کار تحقیق و تالیف را جدی نگیریم اساس رشته‌های دانشگاهی سست می‌گردد. کم‌ندازیم رشته‌های دانشگاهی را که به‌علت دوری استادان آنها از تحقیق بی‌فایده و بی‌ثمر گشته‌اند. در سالهای پیش از انقلاب اندیشه‌ای در دانشگاه شکل گرفت که ارتقاء به درجه‌ی بالاتر علمی را موکول به داشتن مقاله در نشریه‌های بیگانه و به زیان بیگانه می‌کرد. این اندیشه اساس درستی نداشت و می‌توانست به زیان انتشار پژوهشها به‌زیان فارسی بینجامد. دلیلی ندارد که دانشگاه‌های مملکت ملاک داوری خود را وابسته به خارج کنند و به زبان ملی خود بی‌توجه بمانند. پژوهش به زبان فارسی و تقویت علمی این زبان برای پایداری دانشگاه‌های ما امری است حیاتی و سرنوشت‌ساز.

اگر همان‌گونه که مؤلف «میانی سیاست» آورده درست است که «بپذیریم و باور کنیم که کشور - ملت - دولت‌های امروزی از جامعه‌ی تاکجی‌آباد و آرمانی بسیار دورند و چنین جامعه‌ای تنها در پندار نظریه‌پردازان بوده و هست و در تاریخ و زندگی واقعی هیچ‌گاه نبوده و نیست» (ص بیت)، حق آن است سیاست کلی آموزش دانشگاهی بر مصالح ملی ایران تأکید کند و به تربیت فارغ‌التحصیلانی توجه کند که به این آب و خاک علاقه داشته باشند و در هر جا که مشغول خدمت می‌شوند چه در داخل و چه در خارج منافع ایران را برتر از هر چیز دیگر بدانند.

امیدوارم با توجه به آن‌چه آمد زمینه‌ای برای گفت و شنود درباره‌ی هدف و آموزش علم سیاست در ایران فراهم آمده باشد و با استفاده از نظر کارشناسان و استادان صاحب صلاحیت طرحی نو تهیه گردد.

• • •

کتاب «میانی سیاست» در هشت دفتر تنظیم یافته است که هر یک به بخشهایی تقسیم می‌گردد: دفتر یکم: سیاست و عرصه‌ی آن، دفتر دوم: قدرت و نفوذ سیاسی و عرصه‌ی های آن، دفتر سوم: دولت مهم‌ترین عرصه‌ی قدرت سیاسی در کشور، دفتر چهارم: نظام سیاسی یا ساخت قدرت در درون کشور، دفتر پنجم: تصمیم‌گیران عرصه‌ی سیاست و قدرت، دفتر ششم: نبرد در راه قدرت، دفتر هفتم: جنبه‌های سیاسی، مهم‌ترین ابزار نبرد در عرصه‌ی سیاست، دفتر هشتم: نیروهای نهادهای شده و سیاست.

ایان ۱۳۶۶

نگاهی به خوزستان
ایرج افشار سیستانی
نشر هنر

چاپ اول - تهران، بهار ۱۳۶۶

کاری سودمند اما ناقص

یوسف عزیزی بنی طرف

پرداختن به تاریخ، جغرافیا و جامعه - شناسی مناطق ایران و بررسی شیوه زیست مردمان آنها از دیرباز معمول بوده است. حسن این کار آشنایی اقوام ایرانی با یکدیگر و ایجاد علقه و همبستگی در میان آنان است که در دوران معاصر - با شرایط و پیچیدگی‌های آن - به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بدل شده است. نویسندگان ایرانی و عرب پیرامون خوزستان و تاریخ گذشته و نوینش، آثاری چند نوشته‌اند که هر یک درخور بررسی دقیق و مفصل است. اما این دو گروه، متأسفانه با وجود کوشش‌هایشان، در یک موضوع وجه اشتراک داشته‌اند و آن دخالت عواطف و احساسات در امر پژوهش و تاریخ‌نگاری است. کمیابند افرادی که خرد و منطق و شیوه علمی را به طور کامل رعایت کرده و به افراط یا تفریط کشانده نشده باشند. افراط و تفریط به ویژه در مسائل تاریخ، زبان و مردم‌شناسی تاریخی، قومی و نژادی مردمان ساکن خوزستان.

بی‌گمان آقای ایرج افشار سیستانی با نگاشتن این کتاب، در راه شناسایی این منطقه متنوع و حساس به خواننده، گام سودمندی برداشته است. وی در این کتاب نسبت به مولفانی که ذکرشان رفت، برخوردی عینی‌تر داشته، کنکاش او درباره زمین‌شناسی، مشخصات اقلیمی، آب‌ها و منابع طبیعی و تهیه جدول‌های مختلف قابل ستایش است. آقای سیستانی پیرامون پیدایش جلگه خوزستان می‌نویسد: "در منطقه خوزستان و عربستان در دوران دوم زمین‌شناسی دریائی وسیع وجود داشت که به اقیانوس هند متصل بود و خشکی‌های این مناطق منحصر به چند جزیره بزرگ و کوچک بوده که بر اثر عوامل آتش‌فشانی از زیر آب سر درآورده و آن جزایر

در جایی قرار داشت که اکنون کوههای دماوند، الوند، زردکوه و دینار (دنا) می‌باشد." (صفحه ۶۹). اگر سخن ایشان درباره خوزستان و عربستان است، ظاهراً آوردن نام کوههای دماوند و الوند و... باید یک لغزش جغرافیایی یا سهوی باشد.

تحقیق نویسنده پیرامون "خوزستان پیش و بعد از اسلام"، "ترکیب نژادی جمعیت"، "گروه‌های ایلاتی"، "شاخص‌های اجتماعی"، "ویژگی‌های قومی" و بررسی درباره برخی از شهرستان‌ها با کاستی‌هایی همراه است.

به‌طور مثال، ایشان فصل سوم (خوزستان پیش و بعد از اسلام) را که در آن به تاریخ خوزستان و خاندان‌های حاکم بر آنجا در پیش و بعد از اسلام پرداخته است جزو بخش دوم (جغرافیای انسانی خوزستان) آورده که منطقی‌اً باید در بخشی به نام (تاریخ خوزستان) جای می‌گرفت.

او می‌نویسد: "در حال حاضر مردم شهرنشین خوزستان با لهجه‌های مخصوص محلی مانند دزفولی، شوشتری، بهبهانی، آبادانی که نوعی از زبان فارسی است تکلم می‌کنند." (صفحه ۱۷۴). ایشان به این نکته توجه نداشته‌اند که بخش عمده‌ای از جمعیت شهرهای اهواز، خرمشهر، شادگان، سوسنگرد، بندر ماه‌شهر و آبادان را عرب‌های ایرانی تشکیل می‌دهند که به زبان عربی سخن می‌گویند.

کتاب، نام شماری از نواحی و قبایل خوزستان را از نظر چایی یا املائی، اشتباه ضبط کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن را می‌آوریم:

ص ۴۳ سطر ۱۸، "هورجاموس" آمده که "هورجاموس" درست است.
ص ۴۴ سطر ۲۲، "کوت‌الحواشم" آمده که "کوت‌الهواشم" درست است.
ص ۴۶ سطر ۱۲، "رودخانه دوبرج" آمده که "رودخانه دوبرج" درست است.
ص ۴۷ سطر ۱۲، "بوزه" ذکر شده که "بوزه" درست است.

ص ۱۱۴ سطر ۱۸، "ام‌التیسیر" نوشته که "ام‌التیسیر" درست است.
ص ۱۱۷ سطر ۸، "سلامت" آمده که "سلامات" درست است.

باید گفت که بررسی مفصل کتابی با پانصد صفحه و با مطالبی پراکنده از تاریخ و جغرافیا گرفته تا زمین‌شناسی و جامعه‌شناسی و ادبیات به مجال وسیع‌تری نیاز دارد. و چه بهتر می‌بود که آقای ایرج افشار سیستانی تلاش خود را وقف یک رشته مثلا تاریخ یا جامعه‌شناسی یا جغرافیای خوزستان می‌کردند تا مطالب در یک زمینه به طور کامل و کافی عرضه می‌گشت و از تشتت و پراکندگی موضوعی پرهیز می‌شد.